یادداشت

زلزله اگر بگذارد!

مهدی محبی کرمانی

معمول بر این است که در یادداشت‌های مناسبتی، قلم بر محور همان مناسبت می‌چرخد. «استقامت» ششصدمین شماره‌ی انتشارش را در دوره‌ی جدید منتشر می‌کند و این یعنی که من الان باید از این اتفاق ابراز خوشحالی کنم، به همکارانم تبریک بگویم و خلاصه حالم حال خوبی باشد و نیست. این روزها برای مردمی که ما روزنامه‌نگاران علی‌الاصول باید راوی دغدغه‌ها و حال و روزشان باشیم روزهای خوبی نیست. تکانه‌های مداوم پس‌لرزه‌های زلزله و شاید هم پیش‌لرزه‌ها نمی‌گذارد حال کسی خوب باشد. زمین قهرآلود است؛ درست مثل وقتی که توی دنیای کودکی‌مان «کَت زنبور ورشور می‌کردیم» و تا هفته‌ها از هراس ووزوز زنبور خواب‌مان نمی‌برد. حالا هم حال و روزمان همین‌گونه است و کمی بدتر.

هر روز از گوشه‌ای خبری از وحشت خرابی می‌آید و اگر جایی هم خراب نشود؛ اعصاب‌مان که می‌شود. نگوئیم زلزله‌ی هجدک بی‌تلفات انسانی آمد و به خیر گذشت و رفت؛ نه فقط اهالی گزک و گورک در اضطرابند؛ تقریبا روزی نیست که در چترود و راور و زرند و کرمان تن خلق‌الله نلرزد. کودکان روزهای سختی می‌گذرانند و پدران و مادران بدتر. اصلا دست خودمان هم نیست. حالا دیگر اضطراب زلزله فصل جدایی‌ناپذیر زندگی‌مان شده است. نباشد احساس طلبکاری می‌کنیم! که چرا نم آید کار را یک سره کند! توی این سوز و سرما اگر زیر سقف امنی نباشیم کجا باید باشیم؟

مصیبت هموطنان زلزله‌زده‌مان در کرمانشاه بماند. مصیبت گرانی کاغذ و بیم تعطیلی مطبوعات‌مان هم بماند. درد چهار ماهه‌ی نه چندان محسوس شهر بی‌شهردارمان هم بماند. ما که کم عقب‌ماندگی نداشتیم. این هم روی آن همه سال‌ها! حالا اما از عالمزاده انتظار معجزه داریم. این زلزله‌ها نگذاشت تا طعم شیرینی شادی پایان سیطره‌ی شجره‌ی خبیثه‌ی داعش را هم مزمزه کنیم. داعشی‌ها هر چیز را که فراموش کنند نام سردار حاج قاسم‌مان را فراموش نمی‌کنند. خدایی‌اش داعشی‌ها بدتر از زلزله بودند. تازه داشتیم بهانه‌ای برای دلخوشی‌های اندکمان پیدا می‌کردیم؛ که نشد. گیرم که کنگره‌ی آمریکا هم از خط و نشان‌های ترامپ در نقض برجام حمایت نکند، گیرم که دنیای اسلام نگذارد بیت‌المقدس عملا پایتخت رژیم صهیونیستی بشود، گیرم که نوکیسگان عرب همسایه‌های فردا فروش‌مان هم بر سر عقل بیایند و از یاد نبرند که این ملت با سردار قادسیه‌شان چه کرد. این‌ها به کنار. مشکل ما عجالتا این است که با زلزله چه بکنیم؟! با پدیده‌ای که هیچ چیز دندان‌گیری هم درباره‌ی آن نمی‌دانیم. شب و روز سرش نمی‌شود، سرما و گرما هم نمی‌فهمد. خدا رحمت کند اکبر مهرعلی را. بچه‌های پارک نشاط و فلکه‌ی خواجو و چهارراه آسیاباد و بچه مدرسه‌ای‌های خاماسی دبیرستان امام (پهلوی سابق) یادشان هست. اکبر مهرعلی پدر زنده‌یاد «مهدی قهاری» شاعر ناکام و شهیر شهرمان بود. زلزله‌ی سال ۶۰ آمده بود و گلباف و سیرچ و شهداد را با خاک یکسان کرده بود. گوشه‌هایی از بافت فرسوده‌ی کرمان را هم نکانده و فروریخته بود. اکبر مهرعلی روی یک پیت حلبی جلوی دکانش می‌نشست و جماعتی از بازنشستگان آن عهد دور و برش از خاطرات خدمت خود می‌گفتند. پاسبانی که توی گوش رئیس شهربانی زده بود و گروهبانی که یقه‌ی سرهنگ را گرفته بود ...

اکبر مهرعلی از هر طرف که می‌رفت اما، حکایت زلزله را واگویه می‌کرد و نقد دست به نقدی برای اطلاعیه‌های رسمی داشت؛ «کی میگه این زنزله شیش رشتر بود؟ این زنزله‌ای که من دیدم ۱۰۰ رشتر بود». ما زلزله‌ی ۱۰۰ ریشتری اکبرمهرعلی را پشت سر گذاشتیم. ماجرای «مردکه‌ی اجری» و وحشت زنان خانه‌دار را در سال‌های نخستین دهه‌ی هفتاد هم به سر آمد. زلزله‌ی هولناک و مصیبت‌بار بم را با خیل عظیم قربانیان بی‌پناه آن از سر گذراندیم. زلزله‌ی سال ۸۳ زرند را همچنان دیدیم و به غفلت از آن گذشتیم. کاش یادمان می‌ماند برای بافت فرسوده‌ی شهرها و روستاهایمان ـ و حتی بسیاری از ساختمان‌های غیرفنی نوسازمان ـ کوچک‌ترین زلزله‌ها هم به معیار اکبرمهرعلی، ۱۰۰ ریشتر است!

۳۰سال است که می‌گوئیم ۳۰ درصد از ساختمان‌های مدارس دولتی‌مان در مقابل زلزله ناایمن و آسیب‌پذیر قطعی هستند. ۳۰ سال است که می‌گوئیم بیمارستان‌ها و مراکز خدمتی باید مطمئن‌ترین سازه‌ها را داشته باشد. ۵۰ سال است که می‌گوئیم بافت کهن شهر و بدتر از آن، بافت فرسوده را احیا می‌کنیم. خدا سال است که فقط بعد از هر حادثه یکی، دو ماه جوگیر شده‌ایم، حرف‌هایی زده‌ایم و رفته‌ایم تا بدان‌جا که بعد از آن همه تجربه‌های هولناک زلزله و سوانح طبیعی در کشورمان، تازه رییس ستاد بحران کشور بالای آوار سرپل‌ذهاب می‌ایستد و با لبخند ملیحی می‌گوید: «غافلگیر شدیم!».

هر جا و به هر بهانه‌ای، هر وامی که می‌داده‌اند به هزار توصیه گرفته‌ایم و پراید خریده‌ایم. عبور و مرور شهری را به این روز انداخته‌ایم و دریغ از یک تیرآهن برای مقاوم‌سازی خانه‌هایمان. حکایت مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها و مراکز خدمات عمومی بماند. اگر هر استانداری در طول خدمت خود فقط عذر دو مدیرش را به قاطعیت خواسته بود حالا حال و روزمان خیلی بهتر از این بود. مدیرانمان دیگر طلبکارمان نبودند. دردمان به دل خودمان بود. حالا بدهکاریم که چرا نگران عزیزانمان شده‌ایم و خطوط ارتباطی را اشغال می‌کنیم! این همه شعار شان مدیریتی و اخلاق‌مداری لوکس و سانتیمانتال سوئیسی ندهیم. اگر شازده فرمانفرما «شازده‌ی کله‌کن» نبود، عمرا باغ شازده‌ی ماهان ساخته می‌شد. اگرنظام اجرائی باری به هر جهت و مدیریت رخوت می‌خواهید بروید شاه سلطان حسین را بردارید بیاورید. کم نداریم. زلزله اگر بگذارد!

و حالا که عقده‌های دلم را از زلزله خالی کرده‌ام، می‌خواهم به همه‌ی همکاران عزیز و خوبم در «استقامت» دست مریزاد بگویم و از این‌که در طول این سال‌ها به مداومت از دغدغه‌های جدی مردمان استان نوشته‌اند سپاسگزاری کنم. کم فرصتی پیش می‌آید که بتوان از نقش بی‌بدیل همکار فرزانه، فروتن و فرهیخته‌ام جناب لطیف‌کار عزیز در کسب عزت و حرمت برای استقامت و ارتقاء شان آن در جایگاه یک نشریه‌ی اصیل بومی به وظیفه تشکر کنم. این فرصت را برای ادای این دین بزرگ غنیمت شمرده و برای موفقیت بیش‌تر ایشان و دیگر عزیزانم در استقامت خاصه دبیران محترم جامعه و فرهنگ خانم اسما پورزنگی‌آبادی و آقای رضا شمسی و همه‌ی همکاران سخت‌کوش و صمیمی آن، بهترین‌ها را آرزومندم. زیاده جسارت است.

تا شش هزارمین شماره‌ی «استقامت» کُن!

امین شول سیرجانی

در روزهایی که قیمت کاغذ سر به فلک گذاشته و آه و فغان مدیران رسانه‌ها بلند شده است، جشن گرفتن انتشار ششصدمین شماره هفته‌نامه «استقامت» اهمیتی دو چندان پیدا می‌کند اهل فن که از نزدیک دستی بر آتش کار رسانه‌ای دارند از چالش‌های پیش روی مطبوعات به خوبی آگاهند. از نابرابری رقابت میان رسانه‌های بهره‌مند از رانت و رسانه‌های بخش خصوصی گرفته تا کمبود نیروی کارآزموده، کاهش اقبال مخاطبان به مطبوعات و همین آخری گرانی روز افزون کاغذ. بسیاری از مدیران رسانه‌ها در سال‌های اخیر راه حل ساده را برگزیده‌اند و با تعطیل کردن نشریه، خودشان را از تحمل بار این همه مشکل رها کرده‌اند و یا در راهی دیگر گذاشته‌اند. عده‌ای هم بوده‌اند که به قواعد بازار آگهی و رپرتاژ تمام قد تن داده‌اند و بیشتر پول درآورده‌اند تا رسانه‌ای که شکل و شمایل استاندارد داشته باشد. در این میان تداوم انتشار رسانه‌های خصوصی دشوارترین کار ممکن است. «استقامت» دست‌کم تا امروز به مدد مدیران و اعضای تحریریه‌اش در برابر این همه مشکل دوام آورده و در کرمان برای خودش سرمایه اجتماعی مناسبی دست و پا کرده است. تا این جای کار باید به همکاران ارجمندم در «استقامت» دست مریزاد و تبریک بگویم اما پرسش مهم‌تری هم وجود دارد؛ این‌که «استقامت» چگونه می‌تواند بر سرمایه‌ی اجتماعی‌اش بیفزاید و پیش زمینه‌های بقایش را به عنوان یک بنگاه رسانه‌ای در بلندمدت فراهم کند؟ به نظرم می‌رسد نشریه‌ای که در سال‌های اخیر با یک تیم ثابت منتشر شده و از ثبات مدیریتی بهره برده است اکنون باید بر اساس ویژگی‌های فعلی جامعه و تغییرات پرسرعت محصولات رسانه‌ای رفته رفته طرحی نو دراندازد تا ضمن حفظ بقایش نیم‌نگاهی هم به توسعه‌ی محصولات رسانه‌ای داشته باشد. شاید حضور جدی‌تر نشریه محترم استقامت در شبکه‌های اجتماعی یکی از این نیازها باشد. پیش‌بینی تولیدات محصولات رسانه‌ای در قالب‌های دیگر از سوی تیم تحریریه استقامت هم می‌تواند یکی از زمینه‌های افزایش توان رقابت این مجموعه‌ی رسانه‌ای با فضای پرشتاب شبکه‌های اجتماعی را فراهم کند. بر خلاف کسانی که معتقدند رسانه‌ی کاغذی به زودی می‌میرد، معتقدم رسانه‌ی کاغذی حالا حالاها به عمرش ادامه می‌دهد؛ اما این ادامه‌ی عمر با الزاماتی همراه است. گرایش به تولید محتوای گرافیکی، تولید همزمان محتوا برای سایت و شبکه‌های اجتماعی و راهبردهایی از این دست می‌تواند به‌عنوان کمک کننده‌های قوی بر تأثیرگذاری رسانه‌های مکتوب بیفزاید. امیدوارم «استقامت» به‌عنوان یک رسانه‌ی محلی محترم، و دارای سرمایه‌ی اجتماعی، بتواند با بهره گرفتن از ابزارهای جدید رسانه‌ای روز به روز بر تأثیرگذاری‌اش بر جامعه‌ی مخاطبان بیفزاید. به امید آن‌که استقامت انتشار شش‌هزارمین شماره اش را هم جشن بگیرد. آمین

دیدار با صاحب امتیاز ۹۷ ساله‌ی استقامت؛

آرزویم تداوم انتشار استقامت است

محمد لطیف‌کار

ششصدمین شماره‌ی «استقامت» بهانه‌ی دیدار با مردی شد که عمر عزیز خود را با خواندن و نوشتن سپری کرده است. اگرچه هیچگاه او در کسوت یک روزنامه‌نگار یا نویسنده‌ی حرفه‌ای فعال نبوده است و هزینه‌ی زندگی‌اش را از طریق درآمد کارمندی و فعالیت کشاورزی تامین کرده است، اما هنوز هم بعد از ۹۷ سال زندگی، در هرجای خانه‌اش که می‌نشیند، کتاب و روزنامه و قلم و کاغذ روی میز مقابل او قرار دارد، از خواندن و نوشتن لذت می‌برد.

حاج سیدمهدی نعمت‌الله زاده ماهانی اگرچه در اسناد و مجوز استقامت عنوان صاحب امتیاز را دارد اما او در تمام این سال‌هایی که استقامت منتشر شده است، حکم پدر بزرگ معنوی همه‌ی خانواده‌ی بزرگ «استقامت» را دارد.

هفته‌ی گذشته فرصتی فراهم شد که به دیدار ایشان بروم. حاج سیدمهدی ساکن رفسنجان است.

«علویه‌خانم» فرزند ارشد حاج سیدمهدی گفت: از صبح زود که شنیده قرار است ما به دیدن او بیاییم، بی‌صبرانه انتظار می‌کشد. پیرمرد علاقه‌ی عجیبی به «استقامت» دارد.

با وقار همیشگی؛ اما قدری خسته‌تر روی تخت نشسته است. لبخند می‌زند و مثل همیشه زمزمه می‌کند: « تا عزیز خدا و خلق شویم»؛ « نان خود خورده‌ام به کسب حلال». برق زندگی و شوق در چشم‌های این پیر روشن ضمیر همچنان می‌درخشد. به آقای محبی، من و آقای شمسی که به دیدارش رفته‌ایم لبخند می‌زند و ادامه می‌دهد: «من ۱۰۲ سال(قمری) سن دارم. کفن‌ام را نیز همین‌جا آماده گذاشته‌ام». قدری مکث می‌کند؛ آن‌گاه با خنده‌ی نرمی می‌گوید: « عزرائیل راه خانه را گم کرده است!». چون گوش‌هایش نمی‌شنود و حوصله‌ی استفاده از سمعک را هم ندارد، برای او می‌نویسم: « شما به نام «استقامت» اعتبار بخشیده‌اید»؛ نوشته‌ی مرا می‌خواند واکنش او یک لبخند است. منتظر می‌شوم تا چیزی بگوید. مکث او نسبتا طولانی است؛ انگار دارد در حافظه‌اش دنبال چیزی می‌گردد. می‌دانم که هر وقت نام استقامت می‌آید حتما باید یادی از مرحوم اسدالله رشاد بکند. این‌بار هم به قاعده‌اش وفادار است. می‌گوید: « مرحوم رشاد یک روزنامه می‌نوشت به نام استقامت؛ خودش می‌آمد توی بازار و دم در دکان‌ها می‌داد و یه پولی هم می‌گرفت؛ من هم اسم «استقامت» را برای روزنامه‌ام انتخاب کردم». وقتی صحبت از روزنامه می‌شود، روحیه‌ی «آقا» آشکارا بهتر می‌شود. از علویه‌خانم تقاضا می‌کنم، کمک بدهد و در این مجال کوتاه تا آن‌جا که حوصله‌ی «حاج سید مهدی» اجازه می‌دهد با او گفت‌وگویی داشته باشیم. او هم شروع به نوشتن سوالات می‌کند. حاج سیدمهدی صاحب دوازده فرزند است. با همه هم میانه‌ی خوبی دارد. با عروس‌ها و دامادها هم. علویه‌خانم اما فرزند بزرگ اوست. سید نظام‌الدین که هم‌اکنون مدیر مسئول استقامت است نیز یکی دیگر از فرزندان ایشان است که چون در سفر بود، امروز در این دیدار حضور نداشت. مهدی محبی‌کرمانی نویسنده و روزنامه‌نگار کرمانی جانشین مدیر مسئول استقامت (داماد حاج سیدمهدی) اما در این دیدار با ما همراه است.

حاج سیدمهدی ادامه می‌دهد: «رشاد به رئیس‌المتکلمین معروف بود»، و با یک لبخند پیروزمندانه‌ای اضافه می‌کند: «ما مجوز استقامت را به نام او گرفتیم».

وقتی از او در باره‌ی سوابق گذشته‌اش در انتشار نشریه می‌پرسم، با لحنی حاکی از رضایت و افتخار می‌گوید: « نورعرفان یک روزنامه‌ای بود چهار صفحه‌ای. ما می‌نوشتیم و «بی‌بی»(همسر مرحومه حاج سیدمهدی) تا می‌کرد و «علویه» هم تمبر می‌چسباند و ما هم در بازار تقسیم می‌کردیم». در باره‌ی نورعرفان اگرچه در کتاب تاریخ مطبوعات کرمان تالیف اسماعیل رزم‌آسا گزارشی خوانده‌ام اما برای کسب اطلاعات بیشتر از او پرس‌وجو می‌کنم: می‌گوید: «نور عرفان مجله‌ای که ما می‌نوشتیم. خوب هم بود و مورد توجه بود». بعد از یک مکث طولانی که نشان می‌داد از حرف زدن زیاد خسته می‌شود، می‌افزاید: « تعداد(تیراژ) روزنامه نورعرفان ۲۰۰ شماره بود. خودم در رفسنجان و کرمان توزیع می کردم. سال‌های ۱۳۲۲ بود (طبق گزارش و بررسی اسماعیل رزم‌آسا اوایل ۱۳۳۱ بوده است، چون مجوز نورعرفان در ۲۶ فروردین ۱۳۳۱ صادر شده است) و در چاپخانه پارمند چاپ می‌کردیم».

گویا فروش نشریه محلی در آن زمان نیز با مشکل مواجه بوده است. وقتی از حاج سیدمهدی در باره‌ی دخل و خرج روزنامه سوال می‌کنم می‌گوید: «فروش نداشتیم؛ اما مردم مطالبی که برای چاپ می‌دادند، خودشان خرج چاپ را هم می‌دادند». خاطرات نورعرفان حالا در ذهن «آقا» جان گرفته است؛ بدون آن‌که از او بپرسم درباره‌ی همکارانی که داشته است خاطرنشان می‌کند که مطالب نورعرفان را خودش با کمک اشخاص مختلف می‌نوشته است؛ و اضافه می‌کند: « هفته‌ای یک شماره در روزهای دوشنبه چاپ می‌کردیم»؛ پس از آن، در ادامه زمزمه می‌کند: «آیتی شد ناگهان زآیات ربانی پدید / رهبری همچون مصدق بهر ایران برگزید». بدون آن‌که از او در باره‌ی مشی نورعرفان چیزی بپرسم این زمزمه احتمالا اشاره‌ی گذرای اوست در فضایی که این نشریه منتشر می‌شده است.

از او در باره‌ی دلیل توقف انتشار نورعرفان هم می‌پرسم و پاسخ او این است که در آن زمان بخشنامه‌ای از سوی دولت صادر شده بود که کارمندان دولت حق انتشار روزنامه ندارند؛ ما هم ناچار به توقف شدیم، چون من در آن زمان کارمند اداره بهداشت بودم.

حاج سیدمهدی بعد از تعطیلی نورعرفان، اما همچنان دل در گرو انتشار نشریه‌ای دیگر داشته است؛ او این علاقه را مثل یک آتش، زیر خاکستر زمانه حفظ می‌کند. بعد از انقلاب که در دوره‌ی بازنشستگی او فرا می‌رسد، تلاش دوباره‌ای را شروع می‌کند. او در این باره می‌گوید: « مجوز استقامت را در سال‌های ۸۰ و ۷۹ گرفتم و بانی انتشار آن شدم». پس از مکثی کوتاه با لبخند می‌گوید: « استقامت را مرتب می‌بینم و راضی هستم»، و در ادامه تاکید می‌کند: « از زحمات اقای لطیف‌کار در استقامت خیلی راضی‌ام». البته این جمله‌ی آخر او به نظر من، لطف و بزرگواری‌اش را می‌رساند؛ چون من خودم هنوز به‌قدر کافی راضی نیستم. همکاران من و به ویژه آقای محبی در ده سال گذشته زحمت زیادی کشیده‌اند و کمک‌های شایانی کرده‌اند تا استقامت یک نشریه‌ی بلند آوازه بشود؛ اما من زمانی از کارم راضی می‌شوم که « استقامت تبدیل به یک بنگاه مطبوعاتی بزرگ و دست‌کم با انتشار روزانه‌ی استقامت(به‌جای وضعیت فعلی که هفتگی است) در حیات اجتماعی استان نقش موثرتری را ایفا کند». در حالی‌که این افکار را در سرم مرور می‌کنم، بدون هیچ مقدمه‌ای از علویه‌خانم می‌خواهم که بپرسد مهم‌ترین آرزوی حاج آقا چیست؟ پاسخی که او به این سوال داد من را بیش از همیشه شیفته‌ی خودش کرد. این پیر مطبوعات استان کرمان در حالی‌که با خستگی لبخند می‌زد فرمود: «آرزوی من این است که بعد از من استقامت منتشر بشود»؛ و اضافه کرد: «آقای محبی گفته است هیات مدیره‌ای تشکیل می‌دهیم که علویه هم در آن باشد».

پیرمرد این را می‌گوید و اشاره می‌کند که خسته است و باید استراحت کند. زیر لب برای این پیر روشن ضمیر دعا می‌کنم که همیشه در سلامت باقی بمانند و سایه‌ی او بر سر استقامت باشد. پیرمرد بانی دو نشریه بوده و حالا مثل چشم برای ما عزیز است.

استقامت، رسانه‌ی محلی مؤثر

رضا ناصری‌پور

یکی از عملکردهای رسانه‌های محلی این است که ما را از غرق شدن در انبوه خبرهای همسان سازی شده و کانالیزه‌ی ابر رسانه‌های جهانی و ملی نجات دهد و مدام با مسائلی واقعی‌تر و مرتبط به زندگی روزمره و آینده پیوند بزند. «استقامت» در تمام این سال‌ها با تلاش زیاد و قرار دادن مبنای خود بر تولید محتوا از طریق حضور مستقیم در رویدادها، باعث شده تا بخش مهمی از اطلاعات قابل اعتمادی که از مسائل شهر و استان داریم و آن‌ها را پایه‌ی تحلیل‌ها می‌کنیم، استقامت باشد. هیچ پدیده یا فعالیتی در این جهان منفک و فارغ از بستر بروزش وجود ندارد. آن چه که ما هستیم شامل بخشی از محیط اطرافمان هم هست. استقامت هم از این قاعده مستثنی نیست. استقامت برآمده و شکل پذیر از همین بستر است اما از معدل فرهنگی، اجتماعی و مسئولیت‌پذیری جامعه‌ی شهری کرمان بالاتر ایستاده است. استقامت یک فعالیت حرفه‌ای جدی در دوران میان‌مایگی و سهل انگاری است و نسبت دقیقی با ژانر یک رسانه‌ی محلی مؤثر دارد.

از طریق تماس با استقامت متوجه شدم که تولید یک نشریه‌ی محلی بر پایه‌ی تولید محتوا و کم خطا تا چه اندازه با تلاش مستمر و سختکوشانه در پیوند است. استقامت توسط کسانی برنامه‌ریزی و مدیریت می‌شود که برای کاری که می‌کنند ارزش قائل هستند و برای تغییرات مثبت، به آنچه می‌کنند، امیدوارند.

سلامت مالی و حرفه‌ای از مهم‌ترین خصوصیات استقامت است. بررسی و مقایسه‌ی رفتار استقامت با برخی دیگر از نشریات محلی در بزنگاه‌های انتخابات و انتصابات و اخراج‌ها و خرید و فروش‌ها، به راحتی این موضوع را نشان می‌دهد.

به زعم من یکی از خصوصیات برجسته‌ی استقامت این است که در هر موضوعی اهمیتی برای نظر کسانی که در آن مسئله صاحب تخصص و نظر نیستند، قایل نمی‌شود و همیشه یک تلاش جدی برای اتخاذ مواضع اصولی و کارشناسی در مسایل پیش آمده دارد و حالا می‌دانم که برای تحقق این مهم به ساعت‌ها جستوجو و شرکت در جلسات و تماس با متخصصان مربوطه می‌پردازد.

در موضوعاتی که بخش‌های وسیعی از جامعه را درگیر می‌کند و به همین دلیل حساسیت برانگیز می‌شود، مانند هتل روی کوه یا ماجرای خانه‌ی شهر و... ممکن است استقامت مانند برخی رسانه‌های دیگر دل شما که در طرفی از نزاع قرار دارید، خنک نکند، تیتری نزند که بخشی از بار روانی شما را تخلیه کند یا حتی لجتان را در بیاورد، اما در دراز مدت و بعد از عبور از اوقات التهاب، نقش سازنده‌ی استقامت در به ثمر نشستن تصمیمات درست و شنیده شدن منطق‌ها، حکمت راهبرد استقامت را آشکار می‌کند. وقتی که اشخاص فریاد می‌زنند، دیگر صدای یکدیگر را نمی‌شنوند و استقامت این را به خوبی می‌داند.

به جای برخورد احساسی سعی می‌کند اصولی‌ترین مواضع در دسترس و دلایل طرفین را انعکاس بدهد و از طریق حفظ تماس با کسانی که تصمیماتشان در آن موضوع مؤثر است، اطلاع رسانی مؤثر را انجام دهد.

یک مزیت نسبی استقامت حضور بی‌واسطه‌ی عواملش در بخش مهمی از رخدادهای حوزه‌ی فرهنگ است. استقامتی‌ها و پیوستگانشان هم خود از مؤثرترین چهره‌های فرهنگ و هنر هستند و هم با بخش مهمی از فعالین این حوزه‌ها دمخور و معاشر هستند. در کمتر جلسه یا رخداد فرهنگی و هنری هست که یک یا چند تن از اصحاب استقامت رویت نشوند. این حضور پیوسته و بدون واسطه ادراکی دقیق‌تر از تاب و توان فضای فرهنگی کرمان در اختیار قرار می‌دهد که از مهم‌ترین امکانات استقامت است.

استقامت به گمان من رسانه‌ای فعال در حوزه‌های هنر، محیط زیست و میراث فرهنگی است. کمتر شماره‌ای از استقامت هست که به دغدغه‌ای در این حوزه‌ها نپرداخته باشد. آشنایی من و بسیاری دیگر به برخی چالش‌های این حوزه‌ها از طریق فعالیت استقامت مقدور شده است. این جدیتی که عرض کردم فقط مسئله‌ای کمی نیست، بررسی دقیق و تلاش در جهت پرداخت کارشناسی موضوعات مطروحه است که به استقامت اهمیت می‌دهد.

دوست ندارم شماره‌های روزنامه تمام شوند

رحیم بنی‌اسد آزاد

از وقتی قرار شد برای ششصدمین شماره‌ی استقامت یادداشتی بنویسم، خیلی چیزها برای نوشتن به ذهنم آمد: نمی‌دانستم از ورودم به روزنامه بنویسم یا از این‌که چقدر از توجوانی دنبال روزنامه بودم، از روزهایی بنویسم که برای خریدن و پیدا کردن روزنامه و مجله، به هرجایی می‌رفتم؛ از روزگاری بنویسم که باید چند روز منتظر می‌ماندم تا روزنامه را بخرم. با خودم گفتم شاید این‌ها برای کسی جذابیتی نداشته باشد. برای خیلی‌ها باورش راحت نیست که ساعت‌ها در برف و باران منتظر روزنامه بمانی، اصلا برایشان مهم هم نیست؛ هرچند آن روزها گذشته و دیگر کسی حتی اگر شیفته و عاشق روزنامه هم باشد نمی‌تواند آن حس‌ها را تجربه کند. یک لحظه با خودم گفتم بگذار از تجربیات تلخ و شیرین این روزنامه بنویسم؛ از مصاحبه و هم‌کلامی با کسانی که برایم هر لحظه‌اش درس بود، از گفت و گوهای وقت و بی‌وقت، از بحث و جدل‌ها، از پیاده کردن مصاحبه، از خبر و تنظیم گزارش‌های نصفه شب و دم صبح، از بیدار خوابی‌های شبانه در دفتر روزنامه برای ویژه‌نامه‌های نوروز، از استرس‌های نرسیدن به طراحی؛ باز گفتم این‌ها را به غیر از روزنامه‌نگاران چه کسی تجربه کرده؟! آن‌ها هم که همه می‌دانند و بارها گفتند و نوشتند. اما این یکی دیگر جذاب است؛ از لذت چاپ مصاحبه و بازخوردهای مثبتش می‌نویسم. از این‌که حرفت را می‌بینند و می‌خوانند، از این‌که توانستی مشکلی را بگویی، حرف دل کسی را بزنی؛ این‌ها دیگر شیرین و خاطراتش برای مردم جذاب است، این دیگر خودش است؛ باز ته ذهنم صدایی می‌آید که مگر چقدر این اتفاق می‌افتد؟ چقدر حرفت و کلامت تاثیر دارد؟ اگر همه‌ی نوشته‌هایت اثر می‌گذاشت که دیگرمشکلی نبود! بی‌خیال این ندای درونی می‌شوم، همین چندتا بازخورد هم برای من خوب است، همین‌که روزنامه صدای جامعه باشد و حتی یک نفر هم ببیند و مشکلش حل شود برایم کافی است. صبر کن عکس یادت رفت؛ تو عکاسی و پر از خاطرات و اتفاقات عکاسی؛ بگذار از عکس‌هایم بنویسم؛ از خوب و بدش، از توی سرما و گرما عکس گرفتن، از عکس فلان هنرمند، فلان مسوول و فلان اتفاق بنویسم. این دیگر خودِ خودش است؛ همه می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند و فقط مختص روزنامه‌نگاران هم نیست، همه می‌فهمند و این بهترین موضوعی است که می‌توانم بنویسم اما باز انگار یه جای کار می‌لنگد. الان دیگر همه عکس می‌گیرند، شاید بگویند بابا ما هم عکاسیم! فلان عکس ما هزارتا لایک خورده، عکس زلزله را ما زودتر پخش کردیم و... پس چه بنویسم؟ روزنامه‌نگاری خیلی جذابیت دارد؛ اما هیچ‌کدام را نمی‌توانم بنویسم؛ ششصد شماره نوشتم چرا الان نمی‌توانم... شماره ششصد؛ آهان این دیگر خودش است همین عدد ششصد سوژه خوبی است، آره؛ یادم می‌آید ازکودکی با خیلی عددها سر و کار داشتم: ریاضی، جبر و هندسه که همیشه ازشان فراری بودم و دوست داشتم زودتر تمام شوند؛ مدرسه را که نگو، منتظر بودم عددهای هفته بگذرد و تعطیل شود؛ ۹ماه مدرسه بگذرد و تابستان بیاید، چه جالب؛ دوست داشتم بیشتر عددهای زندگی زودتر تمام شوند اما دوست ندارم شماره‌های روزنامه تمام شوند؛ شماره اول، دوم، سوم و ... هر روز که می‌گذرد لذتش بیشتر است مثل طفلی که با بیشتر شدن عدد سنش، شیرینی‌اش هم برای پدر و مادرش دو چندان می‌شود، این عدد هم برای من خیلی شیرین است؛ دوست دارم روز به روز زیادتر شود و شیرینی‌اش را بیشتر حس کنم. در حال نوشتن برای ششصدمین شماره هستم اما منتظر هزارمی و ده هزارمی... می‌مانم.

یادداشت

گرامیداشت استقامت با یادداشت های ویژه

«استقامت» به شماره ۶۰۰ رسید

محمد لطیف کار

«استقامت» به شماره ۶۰۰ رسید. امروز که این شماره را می‌بندیم بسیار خرسند و خوشحالم. دوستان و همکارانی که دستی بر آتش انتشار نشریه دارند خوب می‌دانند که انتشار هر شماره‌ی نشریه چه دشواری‌هایی دارد. به همین‌خاطر در این شماره درنگی کوتاه کردیم و با کمک دوستان و همکاران ارجمند خود، نیم نگاهی به « استقامت» و ایضا مطبوعات محلی استان داشته‌ایم. مهمتر از همه اما به این بهانه به دیدار صاحب امتیاز استقامت رفتیم که اکنون ۹۷ سال سن دارد و هنوز هم هر روز با دغدغه‌ی ماندگاری استقامت زندگی می‌کند. علاقه‌مندی او را به انتشار نشریه می‌ستایم. لطفا گزارش دیدار مرا در همین شماره بخوانید تا بدانید من از چه چیزی حرف می‌زنم.

در این شماره یادداشت‌های ارزشمندی داریم که شما را به خواندن آن‌ها دعوت می‌کنم؛ و همین‌جا از همه‌ی عزیزانی که در طول دهه‌ی گذشته ما را در انتشار استقامت یاری کرده‌اند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم. برخی سال‌ها از عمر خود را در این همکاری سپری کرده‌اند، و هنوز هم ما را یاری می‌رسانند. برخی نیز با انواع مشاوره‌ها و ارسال مطالب به ما مدد می‌رسانند. درود بر همگی. اگر بخواهم نام ببرم می‌ترسم حافظه‌ام یاری نکند. خواهش می‌کنم عذر مرا بپذیرید.

ششصدمین شماره‌ی استقامت را به امید شش‌هزارمین شماره، بنا به قول روزنامه نگار ارجمند «امین شول سیرجانی»، به همه‌ی این دوستان و همکاران گرامی و نیز به همه‌ی مخاطبان استقامت تبریک و تهنیت می‌گویم. دعاگو و کوچک همه هستم.

با دست‌های تمیز!

وحید قرایی

از سال ۸۱ با آقای لطیف‌کار همکاری مطبوعاتی داشته‌ام. در حقیقت جایگاه شاگردی در مقابل ایشان بوده است. در استقامت هم مدتی این همکاری ادامه داشته. آنچه از ایشان و استقامت در اولین ایده به ذهنم می‌رسد یک کار تر و تمیز است. کاری که دست‌های تمیز هم برای فعالیت در حوزه رسانه می‌خواهد. مخاطب هم به این وضعیت امید زیادی دارد و به آن اعتماد می‌کند. امیدوارم استقامت سال‌های سال در برابر تندبادهایی که همیشه در برابر رسانه‌ها قرار می‌گیرد استقامت داشته باشد و به دست مخاطبش برسد.

ضمن این‌که وجود یک تیم باسواد و پویا نیز در دوام و محبوبیت استقامت موثر بوده است. بدون شک استقامت یک نقطه‌ی روشن در کارنامه‌ی مطبوعات استان کرمان است و خواهد بود.

«استقامت» آغازگر حرکت بزرگی شد

محبوبه فیروزآبادی

مرداد ماه سال ۸۷ بود. همان روزهایی که در مرکز استان، رسانه‌های مستقل از نفس افتاده بودند و آن‌ها که منتشر می‌شدند اغلب به بازنشر صرف اظهارات مسئولان بسنده می‌کردند؛ اگر هم که نخواهیم بگوییم در دام تملق افتاده بودند . همان روزهایی که سرمایه‌گذاری در عرصه‌ی رسانه را با هیچ منطقی توجیه جز عشق و علاقه توجیه کرد. استقامت در چنین دوره‌ی جدید انتشارش را آغاز کرد.

از شما چه پنهان، خیلی نگاه آرمان گرایانه‌ای به کارکردهای رسانه در جهان امروز ندارم. رسانه‌ها البته مانند تمام ابزارهایی که به مدد انسان مدرن آمده‌اند فرصت‌های کم‌یابی فراهم کرده‌اند؛ و بعضا هم نقش موثری ایفا می‌کنند . با این وصف، روزنامه‌نگاری در کرمان که با کم‌ترین بازخورد و واکنش مخاطبان همراه است؛ مثل راه رفتن روی طناب در تاریکی است.

در این فضایی که ترسیم شد، استقامت با سردبیری محمد لطیف‌کار پا گرفت، و مشی متفاوتی هم را هم دنبال کرد. توجه جدی به حوزه‌ی اقتصاد. حوزه‌ای که در مطبوعات محلی ایران عموما و مطبوعات استان کرمان خصوصا مغفول مانده بود. از این رو معتقدم استقامت در آن مقطع، متفاوت از تمام رسانه‌هایی که در استان منتشر می‌شد عمل کرد و تیترهای اقتصادی روی نیم‌تای اول این رسانه نشست و جلوه‌گری آموخت.

صف‌شکنی استقامت در حوزه‌ی اقتصاد از زوایای مختلف قابل تقدیر است؛ نخست آن‌که در شرایطی که سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی مدیران استان هیچ‌گاه به بوته‌ی نقد گذاشته نشده بود، استقامت این نقش را ایفا کرد. دوم آن‌که استقامت برای حساس کردن مردم کرمان به مقولات اقتصادی استان، تلاش شایسته‌ای انجام داد. نقش جدی‌تر دیگری که استقامت آغازگر آن بود، فراهم کردن بستر گفت‌وگو میان فعالان بخش خصوصی با یکدیگر بود؛ چیزی که تا پیش از آن زمان، در میان رسانه‌های استان کمتر دیده می‌شد. استقامت در تمامی این مواردی که برشمردم نقش مثبت و موثری داشت. هرچند که در سال‌های اخیر فتیله‌ی اقتصاد را پایین‌تر کشیده و پرچم فرهنگ را بالاتر برده است؛ اما همچنان رسانه‌ای است که در حوزه‌های مختلف حرف برای گفتن دارد. حرف‌هایی که ارزش خواندن دارند.

اکنون استقامت بیش از ۹ سال است که دوره‌ی جدیدش به‌طور منظم منتشر می‌شود. کسانی که دستی بر آتش رسانه در کرمان دارند، نیک می‌دانند که در فضای منجمد و یخ بسته‌ی رسانه‌ای کرمان، این تلاش رسانه‌ای چه حرکت بزرگی است.

انصاف حکم می‌کند این یاداشت را با تجلیل از محمد لطیف‌کار و خدماتی که او به فضای رسانه‌ای کرمان کرده است به پایان برم ـ خواه این خدمت انتشار یک رسانه‌ی منظم باشد، خواه تربیت نیروهای جدید رسانه‌ای باشد ـ و آرزو کنم که اقتصاد استقامت آن‌قدر قوی بشود که شاهد انتشار روزانه‌اش در کرمان باشیم.